

درس سیصد و هشتاد و سوم

بحث در تحقق وجود ذهنی در نفس و کیفیت خلاقیت نفس (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

بحث راجع به تحقق وجود ذهنی در نفس و کیفیت خلاقیت نفس، وجودی را به ازاء وجود خارجی بود. راجع به مسئله خلق نفس و اصدار نفس وجود مجرد را به وزان و به موازات با مجرد خود، خب طبعاً این بحث مطرح است و از این نقطه نظر که خود نفس یک وجود مجردی است اشکالی لازم نمی آید زیرا طبعاً وجود مجرد اقتضاء خلق مجرد را می کند. این مسئله در اینجا مطرح است لذا وقتی که نفس مجرد هست اگر قرار باشد خلقی داشته باشد و جنبه فاعلی و علی نسبت به تصور حقایق و علمیت اشیاء داشته باشد بنابراین خلق او هم مجرد خواهد بود و صفات مادی را در اینجا ندارد.

کیفیت خلق مادی صورت طبیعی اشیاء در خارج، توسط نفس

صحبت در آنجاست که چطور نفس به واسطه آن تصور صورت طبیعی اشیاء موجب خلق مادی آنها در خارج می شود؟ این یک مسئله است که مسئله خیلی مهمی است که نفس با وجود اینکه مجرد است چطور آن جنبه فاعلی برای ماده را پیدا می کند؟! خب طبیعی است که ما دارای بدن هستیم. نفس و روح ما جنبه تجردی دارد ولی بدن ما جنبه مادی دارد. حالا آن نفس وقتی که بخواهد یک عملی را در خارج انشاء و ایجاد کند طبعاً با مباشرت با بدن این عمل را انشاء می کند یعنی این انبعاث اراده در دماغ و بعد به اعصاب و بعد به اعضا و جوارح اقتضاء می کند که مثلاً این لیوان را از اینجا بردارم. خب این دست یک جنبه مادی دارد اما نفس در اینجا به واسطه وسائلی اعمال فاعلیت در این اعضا می کند و عضو را به سمت حرکت این سوق می دهد. اما در اینکه نفس موجب می شود یک صورت خارجی جنبه مادی در خارج پیدا بکند این یک مبحثی غیر از این بحث است. این یک مطلب است.

مطلب دوم که در اینجا به نظر می رسد این است که چطور یک صورت خارجی از یک امر مادی در نفس تحقق پیدا می کند؟! نفس که به هیچ وجه ارتباطی با این صورت ندارد مگر به ارتباط حواس ظاهر، ارتباط پیدا می کند؛ اگر صوت باشد وارد در صماخ می شود، اگر شی خارجی باشد به واسطه نظره و به واسطه رؤیت این ارتباط وجود دارد. اگر ملایمت یا خشونت باشد به واسطه لمس این ارتباط برقرار می شود. علی کل حال این

صورت مجرده چطور از یک امر مادی وارد نفس می شود؟! این هم بحث دقیقی است و باید نسبت به این مسئله پرداخته بشود!

ما اول مطلب را در بحث دوم پی می گیریم تا اینکه نتیجه او را منتهی به بحث اول کنیم. ببینید در اصل وجود وقتی که ما قائل به مسئله اشتراک وجود هستیم طبعاً اشتراک وجود بر ما الزام می کند یک حقیقت واحده ای را به عنوان لا بشرط مقسمی که این لا بشرط مقسمی در همه طبایع نوعیه، چه طبایع مادی یا طبایع مجرده، جاری باشد. مقصود از لا بشرط مقسمی طبیعت مهمله نیست بلکه طبیعت مجرده است؛ چون در طبیعت مهمله بحث راجع به اخذ طبیعتی در عالم اعتبار و در عالم ذهن است، نه در عالم خارج، یعنی آن طبیعت، طبیعت مهمله است.

تحقق طبیعت نوعیه در ضمن فردی از افراد

فرض کنید انسان از افراد متفاوت و مختلفة الحقائق یا مختلفة الأصناف یک معنای واحد و مشترک را انتزاع می کند که آن معنای واحد و مشترک خودش فی حد نفسه نمی تواند وجود خارجی پیدا بکند. وقتی که شما از افراد مختلف انسان، یک انسان را انتزاع کنید آن انسان به عنوان طبیعت مهمله که همین حیوان ناطق باشد، این حیوان ناطق در اینجا نمی تواند تحقق پیدا کند مگر در ضمن زید یا عمرو و بکر! اما خود حیوان ناطق را که یک طبیعت مهمله است در خارج بدون زید، عمرو، بکر، خالد و بدون یک فردی که مشخص به یک وجود خارجی است بخواهید بیاورید امکان ندارد و باید در ضمن افراد تحقق پیدا کند لذا می گویند که تحقق طبیعت نوعیه در ضمن فردی از افراد است.

در باب لا بشرط مقسمی ما برای خود آن فرد یک تعین قائل هستیم منتها آن تعین در ضمن فردی از افراد متحقق می شود یعنی مثلاً «ضرب» یعنی زدن و این زدن خودش یک وجود خارجی دارد؛ دست را بالا می برد و در گوش یکی می زند و این وجود خارجی می شود. از این ضرب، یک تعلقی نسبت به فاعل پیدا می شود اسم آن که دست را بالا برده ضارب می شود. یک تعلقی نسبت به آن بیچاره بخت برگشته کتک خورده پیدا می شود، اسم او مضروب می شود. یک تعلقی نسبت به آن آلت ضرب پیدا می شود، صوت باشد یا غیر او، اسم او مَضْرَب یا مِضْرَاب می شود. یک تعلقی هم نسبت به مکان باشد و یک تعلقی هم نسبت به زمان و هَلَمْ جَرّاً. در تمام این احوال خود ضرب که مصدر است در خارج تحقق دارد.

معنای صوت

یا مثل صوت؛ صوت عبارت از آن صدایی است که از دهان خارج می شود و به یکی از اشکال ثلاثة اسم

و فعل و حرف در می آید. حالا خود صوت فی حدّ نفسه کیفیت ترکیبیه او را می فهمیم مثلاً وقتی که من می گویم: زید، همین که «ز» از دهان من خارج شد شما سرتان را برمی گردانید ببینید من چه می خواهم بگویم. این صدا خودش آن تحقق مصدر در خارج است. این را لا بشرط مقسمی می گویند. پس لا بشرط مقسمی تحقق خارجی دارد. بعضی ها این لا بشرط مقسمی را با طبیعت مهمله اشتباه گرفته اند. در اصول خیلی این مسائل به چشم می خورد. اتفاقاً مرحوم کمپانی هم در اینجا با نائینی و اینها در این باب، مباحثات و تقریرات خیلی جالب و سودمندی هم در فرق بین طبیعت مهمله و لا بشرط مقسمی در اینجا دارد.

علی کلّ حال این وجودی که در مابه‌الاشتراک و مشترک بین همه‌ی اشیاء هست، نه به عنوان یک طبیعت مهمله هست که ما از وجودات متعینّه خارجی، از وجود زید، عمرو، بکر، فرش، جدار، شجر، سماء، - برویم بالاتر - از وجود مبدعات، ملائکه، صور مجرده، صور، معانی، انوار و عقول یک مابه‌الاشتراکی به عنوان طبیعت مهمله انتزاع کنیم که خود آن در خارج وجودی ندارد و وجود او با وجود افرادش هست.

معنای طبیعت مهمله

منظور از «وجود» در کلام اصالة الماهوی و اصالة الوجودی

روی این حساب ما قائل به اصالة الماهیه خواهیم شد. یعنی قائلین به اصالة الماهیه می گویند: آن ماهیت در عالم تقرّر خودش وقتی که جعل به او متعلق می شود، تازه از آن ماهیت انتزاع وجود می شود. آنها هم قائل به اشتراک وجود هستند اما وجودی که آنها می گویند، وجود در عالم اعتبار است، نه در عالم تعین و تکوّن خارجی. آنها می گویند: وقتی که ماهیت در خارج نمود پیدا کرد ما می گوییم که حالا هست. اول ماهیت ظهور پیدا می کند بعد ما هست را از او انتزاع می کنیم. هست را از او هم انتزاع می کنیم، از او هم انتزاع کردیم، یک وجود اعتباری مجازی و وجود غیر واقعی ما در اینجا اثبات می کنیم. اصل را به ماهیت می دهیم و اعتبار و مجاز را به وجود می دهیم. این طبیعت مهمله می شود.

اما قول به اصالت وجود و به اشتراک وجود - اشتراک مرتب بر اصالت وجود - این است که آنچه که در خارج تحقق دارد اولاً بلاول وجود است؛ اولاً بلاول هستی است. پس او چیست که هستی است؟! آن چیزی که اولاً بلاول هست چیست؟ آنچه که شما دارید در خارج می بینید، ماهیات را دارید می بینید؛ این آقا با یک قیافه اینجا نشسته است و آن آقا با یک قیافه دیگر اینجا نشسته است. او یک قیافه دارد و ما یک قیافه داریم و فرش یک قیافه دارد. آنچه را که ما با او سروکار داریم همه ماهیات است. پس آنچه را که ما الآن داریم مشاهده می کنیم اختلافات را داریم می بینیم. چه چیزی در اینجا مخفی شده که از چشم ما مخفی است و به او وجود می گوییم؟! قائلین به اصالت وجود، - حالا چرا اسم آن را قائلین بگذاریم؟! اصلاً می گوییم: اصالت

الوجود - اصالت وجود چه به ما می گوید؟! چه در خارج در دست ما می دهد؟! آنچه را که داریم می بینیم همه اختلافات است؛ زید با گربه فرق می کند، گربه با الاغ فرق می کند. الاغ با فیل فرق می کند. فیل با شجر فرق می کند. شجر با مدر فرق می کند. آن با ماه فرق می کند. از اینها بگذریم، مادیات با مجردات، آنها با عوالم غیب و آنها با مبدعات همه متفاوت هستند. بفرض که در مادیات ما قائل به اشتراک باشیم، بین مجرد و ماده که دیگر مابه‌الاشتراک وجود ندارد! درحالی که به اصالت وجود هم به قائل هستیم.

وجود، اصل در اشیاء

پس اصل در اشیاء وجود است این اصل بودن وجود در اشیاء چه چیزی است که ما به او نگاه کنیم؟! چه چیزی است که ما به او نگاه کنیم و به او اشاره کنیم؟! به این که اشاره می کنیم فنجان است، وجود نیست! به این که اشاره می کنیم ماء است، ماء که وجود نیست درحالی که شما می گوید: اصل در همه چیز وجود است درحالی که اصل در همه چیز ماء نیست. شما می گوید: اصل در همه چیز وجود است درحالی که ما انسانیت داریم، طبیعت انسانیت داریم، جسم داریم، شعر داریم، وبر داریم، رأس داریم، رجل داریم، دست داریم، لحم داریم، عظم داریم، درخت چوب دارد و ماهیت و طبیعتش طبیعت به اصطلاح چیز است. آن اصالت وجود تا اینجا چه چیزی را به ما فهمانده که ما می گوییم: اصل، وجود است؟!!

شما وقتی که به شمع نگاه می کنید، خب می بینید ماهیت شمع و اصل در شمع پارافین است این اصل که پارافین است گاهی اوقات پارافین مایع است، گاهی اوقات پارافین جامد است، در درجه حرارت‌های مختلف با ترکیبات مختلف به صورتی درمی آید، پارافین هرچه رقیق‌تر باشد و دقیق‌تر باشد لطافتش بیشتر است، ثقلش کمتر است، دودش کمتر است. اینها را شما فرض کنید به عنوان اصل در اینجا قرار می دهید و بعد نگاه می کنید می بینید یک چیزی در مقابل شما هست این مقدار و روی سرش یک فتیله هست. روشنش می کنید، نگاه می کنید می گوید: آقا این چیست؟! شمع است. می گوید که اصل این چیست؟ این را از چه درست کرده اند؟ ماده اش چیست؟ متریالش چیست؟ از چه چیزی درست شد؟ اصل این از پارافین است. پارافین را از چه می گیرند؟ از نفت می گیرند. یکی از مستحصلات نفت پارافین است. می گوید که پس ما فهمیدیم که اصل این شمع از پارافین است و پارافین هم اصلش از نفت است بنابراین این اصلش از نفت است. دودوتا چهارتا، مشخص شد. نفت چیست؟ نفت همین است که در زیر زمین هست و درمی آورند. همین که به واسطه فسیل شدن موجودات و اشیاء تبدیل به نفت شدند. این برای ما مشخص می شود. حالا که این نفت درمی آید می بینیم که صور متعدده ای دارد؛ یکی بنزین است، یکی گازوئیل است، یکی پی‌وی‌سی است. یکی وازلین است، یکی پارافین است و... هشتاد نوع یا ۱۸۰ نوع محصولات از این نفت استحصال می کنند. خب

این نفت هم کیفیتش مشخص، صورت خارجی‌اش هم برای ما مشخص است. می‌گوییم که اصل در اینها به عنوان لابشرط مقسمی نفت است، بعد نفت را به صورت‌های متعدد درمی‌آورند که یک قسمش بنزین می‌شود، یک قسمش هم نفت می‌شود، یک قسمش هم پارافین می‌شود که از آن شمع درست می‌کنند.

حالا ما قائلین به اصالت وجود به چه [چیزی] مانند این قائل هستیم؟ آن لابشرط مقسمی می‌شود. اینکه می‌گویند: وجود اصل است، شما نشان بده! خب نفت را نشان می‌دهند و می‌گویند: نگاه کن، این نفت است و لیتري این قدر است، بشکه‌ای هم این قدر است. در زمان سابق بشکه‌ای ۳۶ دلار بود حالا ده دلار شده است. نگاه کنید قشنگ! نفت هم برای شما از زمین استخراج کردیم و به از ما بهتران دادیم و حالا حراجش می‌کنیم! می‌گوییم: بسیار خوب. إن شاء الله امام زمان می‌آید و دیگر احتیاج به نفت پیدا نمی‌کنیم!! از منابع دیگر مثل خورشید و فلان و این حرف‌ها [استفاده می‌کنیم]! بالأخره امام زمان یک کاری می‌کند دیگر! این طوری که الآن نفت مملکت و سایر جاهای دیگر دارد به تاراج می‌رود خیال می‌کنم اگر امام زمان بیاید باید هیزم با خودش بیاورد روشن کند چون دیگر وازلین و پارافینی نمی‌ماند تا بخواهد شمع و پترول و این چیزها بیاورد! عرض کنم حضورتان که منابع و اینها طور دیگری فراهم خواهد شد!

می‌گویند که در آن زمان خیلی هوا خوب می‌شود، میوه‌ها خیلی خوب می‌شود، درخت‌ها خوب می‌شوند، طبعاً لابد دیگر ماشین‌ها همه با باطری می‌شود و دیگر گازوئیل و دود و اینها ندارد. بله؟! بالأخره حضرت یک کاری می‌کند! این طوری که معجزه نمی‌کند بلکه او روش بهتر زندگی کردن و قوانینی که بتواند محیط را در وضعیت سالم قرار دهد می‌آورد. امام زمان معجزه نمی‌کند یک دفعه نفت را تبدیل به بخار کند. نه، این کار را نمی‌کند. یا مثلاً نفت یک دفعه تبدیل به اکسیژن بشود. نه، از آن قوانین طبیعی و قوانین فیزیکی به نحو احسن که فرمولش را هم خودش می‌داند و کسی دیگر نمی‌داند، آن را می‌آورد در اختیار بشر قرار می‌دهد تا اینکه بشر بتواند استفاده کند.

در یک روایت داریم اگر شب یک هسته‌ای را در زمین بکارند، صبح بلند شوند میوه هم می‌دهد! مثل اینکه اینها در همدان هست‌ها؟! نه، یک هم چنین چیزهایی هست! حالا نمی‌دانم با این وسایل امروزی و اینها قضیه به چه شکلی هست و علی‌کلّ حال یک هم چنین مسائلی هست دیگر تا ببینیم [چه می‌شود]!

آنچه مسلم است این است که حضرت علم آن عصر را ۲۴ برابر بالا می‌برد. ببینید چه می‌شود! در زمان ظهور حضرت علم بشر به هر سطحی که برسد، حضرت ۲۴ برابر این را بالاتر می‌برد. اصلاً دیگر قابل تصور نیست. الآن یک مسائلی مطرح می‌شود که برای انسان ادراکش مشکل است واقعاً دارد به کجا می‌رسد تکنیک و تکنولوژی به چه مراحل دارد می‌رسد، مسائل خیلی پیچیده‌ای دارد از هر حیث به وجود می‌آید. حالا شما تصور این را بخواهید بکنید که این بخواهد دو برابر بشود، ببینید چه خواهد شد! این تکنولوژی امروز بشود

دو برابر بعد بشود سه برابر، اصلاً دیگر قابل برای تصور نیست!

عدم ترکیب در وجود

علی‌کلّ حال این مسئله اصالت وجود طبعاً ما را به این نکته می‌رساند که اگر قرار باشد که وجود اصل باشد که هست و وجود به عنوان لایشرط مقسمی خودش تحقق خارجی داشته باشد و ثانی - از متفرعات بر این اصل یک اصل دیگر هم داریم - برای وجود معنا نداشته باشد متفرع بر این مسئله موجود دارای ماهیتی نباشد، چون اگر وجود ماهیت داشته باشد لازمه‌اش ترکیب در وجود است و ترکیب در وجود اقتضاء می‌کند که جنس و فصل برای او تحقق پیدا کند در حالی که وجود مافوق اینهاست، علاوه بر این لازمه‌اش نقل کلام در آن مرکب است و احتیاج و امثال ذلک.

لزوم اشتراک در وجود

اگر قرار باشد خود وجود ثانی نداشته باشد و یک ماهیت بیشتر نداشته باشد و خود او اصل باشد و مابه‌الاشتراک - تمام اینها از متفرعات و مسائلی است که متترع از این اصل کلی است - در وجود نسبت به همه مسائل طبعاً باید باشد چرا باید مسئله اشتراک در وجود باشد؟! چون فرض این است که وجود اصل است. اگر وجود اصل است شما هر چیزی را که تصور می‌کنید، باید قبل از او بگویید که وجود در آنجا اصل است. وقتی که اصل شد پس مشترک می‌شود. وجود در این اصل است، در آن اصل است، در دیگری هم اصل است.

مسئله اشتراک در وجود یکی از مسائل متفرعه بر قضیه اصالت وجود

پس مسئله اشتراک در وجود یکی از مسائل متفرعه بر قضیه اصالت وجود است. اگر قرار باشد که این طور باشد بنابراین ما به این نتیجه می‌رسیم که آنچه که در خارج هست غیر از وجود چیزی نیست و ما ماهیتی اصلاً در خارج نداریم. اصلاً ما در خارج ماهیتی نداریم. چرا؟ یک وقتی شما می‌گویید که ماهیت ...، توجه کنید! اینجا همان جایی است که بسیاری دچار اشتباه در اینجا شده‌اند. می‌گویند: وجود آمده به ماهیت تعلق گرفته است، ماهیت در واقع عدم است. اگر ماهیت عدم است، بنابراین شما چرا نسبت به ماهیات احکام متفاوت قائل هستید؟! اگر هرچه هست وجود است وقتی که وجود اصل باشد که دیگر نمی‌تواند در خود وجود اختلاف باشد! التفات کردید؟! آن اختلافی که در وجود هست آیا باعث می‌شود که وجود نسخه‌اش با نسخه این وجود فرق کند؟! اگر این نسخه وجود با آن نسخه از وجود فرق می‌کند بنابراین این مابه‌الاختلافش داخل در اوست یا خارج از اوست؟! اگر خارج از او باشد که باز اشکال پیش می‌آید، اگر داخل در او باشد باز

با مسئله اشتراک در وجود مخالفت در اینجا می شود.

بیان مثال برای مسئله اشتراک در وجود

بارها شده من این مثال را در اینجا برای تقریر مسئله ذکر کرده ام متنها این مسئله یک فرق در اینجا دارد که آن فرق با مانحن فیه مسئله را متفاوت کرده است. اگر در نظر تان باشد در مسئله اشتراک در وجود من مثال به صوت زده ام. مثال های متعددی هست مثل مثال دست و صوت و امثال ذلک؛ این دست را شما مشاهده کنید این دست عبارت از لحم، عظم، بشره، مو و از این چیزها است. این دست را به عنوان ل بشرط مقسمی لحاظ می کنیم. یک وقتی این دست که ل بشرط مقسمی است، می گوئیم که دست فلانی از چه تشکیل شده؟ می گوئیم که از لحم است و عظم، شعر، بشره و اینها. این ل بشرط مقسمی برای ما می شود؛ این کل این دست؛ یعنی همین که به آن دست می زنیم. حالا من این را به این کیفیت [بسته] نگه می دارم، این می شود: ید! حالا بازش می کنم، این می شود: ید! بین انامل توسعه ایجاد می کنم، این می شود: ید! بعد این را جمع می کنم، این می شود: ید! به اشکال مختلف در می آورم، می شود: ید! در حالی که هیچ کدام از اینها از آن اصل و حقیقت خودش تخلف نکرده است یعنی با حفظ آن اصل شما می بینید این صور مختلفه برای این دست به چشم می خورد.

یا اینکه صوت هم همین طور است و فرق نمی کند. آن که منظور من بود که از نظر مثال، **مِنْ وَجْهِ مَقْرَّبٍ** و **مِنْ وَجْهِ مَبْعَدٍ** این است که اینجا برای اختلاف در مراتب ما نیاز به فاعل داریم؛ یعنی دست در عین اینکه حقیقت واحد است اما چه کسی این دست را جمع کرد؟ فاعل جمع کرد، خودش که جمع نشد! بعد چه کسی این دست را باز می کند؟ باز فاعل یعنی اراده مرید می آید این را باز می کند. چه کسی این را این طور کرد؟ تمام این موارد به واسطه فاعل انجام می شود. حالا صحبت ما این است که در وجود، فاعل کیست؟ خود وجود است! از اینجا تفاوت بین مسئله است.

عدمی نبودن ماهیت

بنابراین از یک نقطه نظر خود وجود اصل است و بنا بر قاعده اصالة الوجود وجود اصل در همه اشياء است؛ اصل در هر چیزی می شود: وجود! از آن طرف ما غیر از وجود در خارج نمی توانیم ببینیم، چون اگر غیر از وجود در خارج ببینیم ولو اینکه این ماهیات باشد، خود این ماهیات چه هستند؟! آیا خود این ماهیات هستند یا نیستند؟! بالأخره هستند یا نیستند! اگر نیستند چرا شما قائل به تفرقه هستید؟! اینهایی که می گویند: ماهیت امر عدمی است و عدم هوا است، خیلی اشتباه فرمودند! یک وقتی منظور شما از عدم عبارت از عدم تحقق خارجی است، خب این ماهیات در خارج محقق هستند؛ شما به جای اینکه آب بخورید بیایید این کاغذ را گاز

بزید! چرا این را نمی‌خورید و آب را می‌خورید؟! چون آب خوردنی است و این کاغذ و لیوان که دیگر خوردنی نیستند بلکه آب را در این لیوان می‌ریزند! اگر قرار باشد بر اینکه ماهیت امر عدمی باشد پس چرا شما درباره ماهیات قائل به افتراق هستید؟! چرا قائل به احکام متفاوت هستید؟! چرا به جای شکر قره قروت در جایی نمی‌ریزید؟! خب این یک امر عدمی است دیگر! **لا فرق بین الأعدام!** خب به جای آن، این را بخورید! شما نسبت به طعم‌ها عکس‌العمل نشان می‌دهید! نسبت به اختلاف در کیفیات عکس‌العمل نشان می‌دهید! آیا این احکام مختلفی که شما بر ماهیات بار کردید به خاطر عدمی بودن آنهاست؟! عدم زید که با عدم عمرو فرق نمی‌کند. الآن شما در اینجا هستید، یکی از این اطاق بیرون برود می‌گوییم که فلان آقا در این اطاق نیست. بعد نفر دوم برود می‌گوییم که این نیست با آن نیست فرق می‌کند؛ این یک کیلو وزن دارد، آن نیم کیلو وزن دارد؛ نیست، نیست است دیگر، بین عدم مطلق و بین عدم مقید هیچ فرقی نیست الا در تقید؛ **مقید جزء و قید خارجی!** منظور عدم است نه اینکه منظور قید به آن عدم بودن است.

بنابراین وقتی که شما قائل باشید به اینکه ماهیات یک امر عدمی هستند، چطور آن وقت در آنجا می‌گویید که این، این نوع خصوصیت را دارد و آن، این خصوصیت را دارد؟! به عدم که دیگر نمی‌شود حکم کنید! بنابراین این ماهیت هست! نگوئید که ماهیت نیست. اگر می‌گویید که ماهیت هست، بنابراین وجود با اصالة الوجود چطور جور درمی‌آید؟! پس دو هست در خارج می‌شود؛ یک هست مثل هست یزدان و یکی هم هست اهرمن! قائل به ثنویت شدید! اگر قرار است ما اصالت را به وجود بدهیم، بنابراین چطور می‌گویید: ماهیت در خارج هست؟! ما تا اینجا قبول کردیم که ماهیت باید در خارج باشد. اگر ماهیت در خارج باشد که می‌گویند: **الماهية أمر عدمی و العدم لا یعتلی به،** بنابراین احکام مختلفی‌ای که مترتب بر ماهیت است کنار می‌رود!

اگر قرار بر این باشد که همه افعال همه یکی باشد، چرا نسبت به یکی وجوب تعلق می‌گیرد و نسبت به یکی حرمت یا مثلاً کراهت؟! چرا با یک صیغه خواندن یکی می‌شود مستحب و با صیغه نخواندن همان عمل حرام می‌شود؟! چرا مسئله این قدر تفاوت دارد؟! این که دیگر اعتباری‌اتش است حالا چه برسد به آنهایی که دیگر واقعیات خارجی دارند. اگر صیغه را نخواندید عمل حرام می‌شود و صیغه را بخوانید عمل مستحب می‌شود. چهار ماه یک دفعه هم واجب می‌شود! البته نه همه، یک مقداری مسئله را بدانید اسراف نکنید!!

منظور از احکام مختلفه مترتب بر ماهیات مختلفه

اینکه الآن ماهیات مختلفی دارند یعنی چه؟! یعنی **ذات الآثار فی الخارج**؛ آثار خارجی اینها مختلف است. اگر این اثر خارجی فقط برای وجود بود، شما گفتید که وجود یکی است، وجود که لا بشرط مقسمی است و لا بشرط مقسمی که فرق نمی‌کند! صوتی که از دهان بیرون می‌آید یکی است و این شما هستید

که به آن صوت نقش می‌دهید. فرض کنید شخصی را پیدا بکنید که همیشه بگوید: اُ اُ اُ، نه اُ بگوید و نه اِ بگوید بلکه همیشه بگوید: اُ. شما چه می‌فهمید که این چه می‌خواهد و چه می‌خواهد بگوید و چه کاری دارد؟! چیزی نمی‌فهمید. اینکه الآن خدا آمده این «اُ» را به «اَ» یا به «اِ»، مخارج مختلف و حرکات مختلف [تبدیل] کرده است برای رفع نیاز است، برای اینکه نیاز ما به وسیله این صحبت تغییر پیدا کند. حالا اگر این اصل الوجود صوتی ما به یک نحو درآید آیا در آن صورت احکام مختلفی مترتب می‌شود؟! بله، مگر اینکه بگویید مقطعی باشد. خب باز هم مقطع خودش [همین‌طور است]. اُ یک معنا دارد. اُ یک معنای دیگر، اُ اُ اُ ...

یکی از این قوم و خویش‌های ما بود در همان زمان سابق برای خودش یک چیزی درست کرده بود. هر جا می‌رفت سه تا زنگ می‌زد. دیگر همه می‌فهمیدند که آقای فلان آمد! این دکور بود! دوتا تک زنگ می‌زد و یک زنگ ممتد! خب در اینجا زنگ همان است متنها با مقطع کردنش این در اینجا یک معنای دیگری را که اظهار شخصیت است می‌رساند.

عدم تنافی ماهیت خارجی با وجود خارجی

حالا صحبت این است که این ماهیات مختلفه بنا بر این باید وجود خارجی داشته باشند و وقتی که وجود دارند با مسئله اصالت وجود چطور ما این را وفق بدهیم؟! از اینجا به این نکته می‌رسیم که ماهیت خارجی با وجود خارجی منافات ندارد. هردو یکی است یعنی اینکه می‌گوییم: اصل وجود است یعنی آنچه که در خارج هست، آن وجود است. حالا آنچه که در خارج هست چیست که وجود است؟ هرچه می‌خواهد باشد؛ می‌خواهد آب باشد وجود است، می‌خواهد پلاستیک باشد وجود است، نان باشد وجود است، سما باشد وجود است، مبدعات باشد وجود است، همه چیز وجود است! پس این اختلافات از کجا آمد؟! این اختلافات، تصرفات در خود وجود است. متنها ما در خارج هستیم که می‌آییم، فاعل است که می‌آید یک اصل را با حفظ اصالت و با حفظ بقای آن اصل به متفرعات مختلفه در خارج تبدیل می‌کند مثلاً پارافین را می‌گیرد یک قسمش را در شیشه می‌کند در داروخانه می‌فروشد. یک قسمش را تبدیل به شمع می‌کند. یک قسمش را رقیق می‌کند. یک قسمش را در سایر موارد مکانیکی و اینها به کار می‌برد. هر کدام از آنها را این فاعل می‌آید درست می‌کند. بعضی‌ها هم این پارافین را به شمال می‌برند و به جای روغن زیتون در شیشه می‌کنند و به خلق الله می‌فروشند! این دیگر کار فاعل است! فاعل خودش می‌آید هر کاری بخواهد انجام می‌دهد! به خاطر اینکه راحت‌تر پایین برود!! حالا ما وارد آن مسائل حساس و اینها نمی‌شویم و فعلاً بحث ما در مسائل فلسفی است. بنابراین کار شما هم مشخص شد. در مسئله وجود از این مسائل مختلف، ما به اینجا رسیدیم تا بعد إن شاء الله راجع به بحث اتحاد بین ماده و مجرد صحبت کنیم.

مسئله اول مسئله اصالة الوجود در خارج است، و مترتب به این قضیه اشتراک در وجود است و مترتب به این مسئله این است که ثانی وجود برای او نیست. مسئله دیگر که می‌گویند: ماهیت در خارج معدوم است، این معنای عدمی را همان‌طور که عرض کردیم اگر به معنای عدم ترتب اثر بگیریم که خب می‌بینیم خلاف است! مگر اینکه عدمی را که آقایان معتقد هستند به معنای این بگوییم که همانی که ثانی برای وجود نیست، ماهیت در تحت همین اصل است؛ یعنی آنچه هست وجود است و این اختلاف، خودش فی حد نفسه قوام ندارد! این درست است و همین‌طور است. فرض کنید که اگر الآن این انگشتان من بخواهد باز باشد باید دست باشد تا اینکه این انگشتان باز باشد. بدون دست طبعاً انگشتی هم باز نخواهد بود. اگر بخواهد این انگشتان من به صورت مشت دربیاید، باید دستی باشد تا اینکه این به صورت مشت دربیاید و الا بدون او هم اصلاً این معنا نخواهد داشت. به این معنا اشکالی ندارد.

بنابراین ماهیت در خارج موجود است و با توجه به اصالة الوجود ما به این نتیجه می‌رسیم که یک امر در خارج بیشتر نیست و آن عبارت از وجود است. بنابراین تمام این اختلافات، همه اینها وجود است و با حفظ وجود بودن آن اختلافات، باز یک اشتراک در وجود در اینجا داریم. حالا ما بنشینیم راجع به این قضیه فکر کنیم که چطور می‌شود که با وجود اختلافات، یک وجود در اینجا می‌تواند در همه اینها ساری و جاری باشد. *تلمیذ: کسانی هم که قائل به اشتراک در وجود هستند و می‌گویند که ماهیت نیست، منظورشان این است که ماهیت بما هو هو نیست یعنی این‌طور نیست که ماهیت اصلاً نباشد.*

استاد: ببینید مسئله در کیفیت تعبیر است. من دیده‌ام که بعضی‌ها نظر به ماهیت می‌کنند اصلاً می‌گویند که ماهیت یک امر اعتباری است و اصلاً نباید مطرح باشد. به این کیفیت و با توجه به این مسئله، این حرف و مسئله اینها مورد اشکال واقع می‌شود. اینکه می‌گویند: ماهیت نیست و یک امر اعتباری است چرا امر اعتباری است؟! امر واقعی است. امر اعتباری یعنی آن چیزی که وجود خارجی نداشته باشد. الآن ما در اینجا چند نفر هستیم؟ ما در اینجا الآن بیست نفر هستیم. هر کدام از این افراد یک فرد حقیقی خارجی هستند. این یک مسئله است. یک مسئله هم متفرع بر این است و آن عنوان گروه بودن و عنوان جامع بودن و مجموع بودن است. آن مجموع بودن، می‌گویند: این جمعیت؛ جمعیتی که در این اطاق هست. جمعیت در کجای این اطاق هست؟! جمعیتی نداریم. آنچه که ما در خارج داریم ایشان هستند و شما و من، ما چیزی غیر از تک تک افراد به نام جمعیت نداریم! شما جمعیت را به من نشان بدهید. آیا جمعیت، ایشان هستند؟! ایشان که آقای... هستند. جمعیتی غیر از تک تک افراد به من نشان بدهید! نداریم.

از کیفیت وضع و نشستن و باهم بودن افراد، تک تک حقیقی، ما یک معنایی را انتزاع می‌کنیم و اعتبار می‌کنیم، اسم آن را جمعیت یا مجموعه می‌گذاریم و برای این هم احکام مترتب می‌کنیم. اصلاً برای این مسئله احکام مترتب می‌کنیم حتی به اعتبار و احکامی بر آن مترتب می‌شود مثلاً می‌خواهیم یک دعوتی بکنیم، در آن

دعوت اصلاح ذات‌البین است بین چند نفر، یک شامی تهیه می‌کنیم و فرض کنید می‌گوییم که افرادی که [قهر] هستند بیایند. قاعده در اینجا این نیست که تک‌تک افراد اکرام بشوند. در اینجا نیت و هدف و غایت برای این اکرام این است که این مجموعه در اینجا حاضر بشوند به نحوی که اگر بعضی از آنها پیدا نشوند خلل نسبت به اصل اکرام وارد می‌شود چون غرض از بین می‌رود. غرض باهم بودنشان است و عرف بر این مسئله احکام متفاوتی مترتب می‌کند.

این را اعتباری می‌گویند و اعتباری بودن یعنی وجود حقیقی خارجی ندارد؛ عقل می‌آید بنا بر مصالحی یک معنایی را از تک‌تک افراد حقیقی انتزاع می‌کند و اسم او را یک منبع اعتباری می‌گذارد. آیا ماهیت به این نحو است؟! این که اصلاً وجود خارجی ندارد! یا مثل ریاست؛ ریاست چیست؟ یک نفر می‌رود پشت میز می‌نشیند. یک نفر هم جلوی می‌نشیند. این می‌گوید: بکن یا نکن. ریاست یعنی این. خب ریاست غیر از زید و غیر از این نیست و چیز دیگر نداریم که اسمش را ریاست بگذاریم. آنچه که هست در اینجا نشسته جناب زید است و کسی هم که حرف گوش می‌دهد جناب عمرو است، پس ما چیز دیگر نداریم. این هم امور اعتباری و انتزاعی است یعنی چیزی در خارج مابایزاء ندارد. شما می‌آیید به این وجود خارجی می‌دهید و بر طبق آن احکامی را جعل می‌کنید.

آیا اینکه می‌گویند: ماهیت امر اعتباری است منظورشان این است؟! یعنی اصلاً وجود خارجی ندارد؟! این که وجود خارجی دارد و اثر بر آن مترتب است؛ این سفت است. آب نرم است. وجود خارجی دارد. این پلاستیک است و نمی‌شود خورد. آب را می‌شود خورد. در حالی که شما می‌گویید: اصل در هردو وجود است. پس اعتبار نداریم. اینکه ماهیت امر اعتباری است و چون امر اعتباری است امر عدمی است، قضیه این طور نیست! **الماهیه امر خارجي موجود متنها صحبت در این است که آیا موجود بتأصله و مستقلاً و بحیازه؟! یعنی صرف نظر از وجود یک وجود استقلالی دارد یا اینکه الماهیه أصلها الوجود؟! هر چه هست وجود است! التفات کردید؟!**

تفاوت ماهیات و اعتباریات

تلمیذ: اعتباریات را هم جزء ماهیات حساب می‌کنیم یا نه؟

استاد: ماهیت با اعتباریات اصلاً دوتا است. برگشت ماهیت به مقولات است و برگشت اعتباریات به منتزعات است.

تلمیذ: مثالی که شما می‌زنید به اعتباریات می‌خورد.

استاد: ما اعتبار نمی‌کنیم! ما بخواهیم یا نخواهیم این آب است و این هم پلاستیک است. در مورد اعتباریات شما می‌توانید عوضی اعتبار کنید؛ آن آقایی که آنجا رئیس هست را می‌آورید اینجا می‌نشانید و این

را آنجا می‌برید و می‌نشانید آن وقت به این می‌گویید: رئیس! خیلی خوب پس می‌توانید جا را عوض کنید! حالا شما به جای این آب پلاستیک را بخورید! بگویید که من تا حالا آب می‌خوردم الآن دلم می‌خواهد به جای آب این را بخورم! نمی‌توانید، وجود خارجی دارد!

تلمیذ: آنهایی که می‌گویند: ماهیت بما هو هو نیست، عارض شدن ماهیت بر وجود را قبول دارند ولی می‌گویند که باهم فرق دارند.

استاد: چطور عارض می‌شود؟! بحث تشکیک یک بحث دیگر است و اصلاً کاری به آن نداریم. من باب مثال وجودات متواطی در عرض هم را فرض می‌کنیم، اصلاً فرض می‌کنیم این هم وجود متواطی است دیگر. آن مراتب تشکیک مراتب در تجرد است که بحثش می‌آید ولی حالا فعلاً در وجودات متواطی، این که الآن در قبال این هست، چه اختلافی با این دارد؟! در وجود که هر دو یکی است. فرض این است که وجود مجرد است و ماده هم که یکی است و یکی بیشتر نداریم. پس چرا اینها دوتا است و این را می‌خوریم و آن را نمی‌خوریم؟! اینکه دیگر اعتباری نیست.

تلمیذ: چون ماهیتش فرق دارد!

استاد: ماهیت از کجا آمد؟! ما که غیر از وجود چیزی نداریم! اصالة الوجود می‌گوید: ثانی برای وجود نمی‌شود فرض کرد، هر چه هست وجود است اما شما می‌بینید این دوتا باهم فرق می‌کنند. چرا؟! حالا راجع به این قضیه فکر کنید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد